



Explaining the theory of Sadr al-Mutalihin in the face of the doctrine of raj'ah

*Bahman Zamanean*¹

Abstract: The subject of the present research is titled Explanation of Mulla Sadra's Theory in the Face of Return and with the aim of clarifying this issue, what explanation Mulla Sadra has of return and how he solves it? The method of collecting information is library and the method of processing materials and information is descriptive and analytical, which helped us in finding the answer to the aforementioned question. We have come to the conclusion that Mulla Sadra believes in the face of the doctrine of return that return is different from reincarnation. Mulla Sadra provides evidence for the rational possibility of return and claims that perfect souls are not captive to a homeland due to the authority and life they have and that there is a possibility of their return to the world. He also considers the emergence of truth and monotheistic religion in the world by perfect souls as evidence for the necessity of return. Regarding the manner in which souls return to the world in the form of return, he also emphasizes the return of souls in the form of the same material body.

Keywords: Return, reincarnation, souls, perfection, Mulla Sadra. Doctrine

Submitted: 2024/6/10

Accepted: 2024/8/6

1 .Ph.D. Graduate in Comparative Philosophy, Shahid Motahari University, Tehran, Iran, sadrzamane@gmail.com



تبیین نظریه صدر المتالیهن در مواجهه با آموزه رجعت

بهمن زمانیان^۱

چکیده: موضوع تحقیق پیش رو با عنوان تبیین نظریه ملاصدرا در مواجهه با رجعت و با هدف روشن سازی این مسئله شکل گرفته است که ملاصدرا چه تبیینی از رجعت دارد و چگونه آن را حل می کند؟ روش جمع آوری اطلاعات، کتابخانه ای و روش پردازش مطالب و اطلاعات، توصیفی، تحلیلی بوده ما را در یافتن جواب به پرسش مذکور یاری کرده به این نتیجه رسیده ایم که ملاصدرا در مواجهه با آموزه رجعت باورمند است که رجعت غیر از تناسخ است. ملاصدرا بر امکان عقلی رجعت دلیل اقامه می کند و مدعی است نفوس کامله بواسطه اقتدار و حیاتی که دارند اسیر در یک موطن نبوده و امکان رجوع آنها به عالم دنیا وجود دارد. همچنین ظهور حق و دین توحیدی در دنیا به دست نفوس کامله را دلیل بر ضرورت رجعت دانسته است. درباره چگونگی رجوع نفوس به دنیا در قالب رجعت نیز بر رجوع نفوس در قالب همان بدن مادی تاکید دارد.

واژگان کلیدی: رجعت، تناسخ، نفوس کامله، ملاصدرا.

* تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۰/۲۰

* تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۸/۱۸

۱. دانش آموخته دکتری فلسفه تطبیقی دانشگاه شهید مطهری تهران، ایران، sadrizamane@gmail.com

مقدمه

صدر المتألهین به عنوان فیلسوفی که دغدغه توافق و هماهنگی میان آموزه های دینی با یافت های برهانی و عرفانی را دارد تحلیل های عقلی از آموزه های دینی ارائه می دهد. اما تحلیل های فلسفی او مانع از روش خاص فلسفی او نمی شود؛ یعنی در تحلیل های خود از روش برهانی عقلی در فلسفه دست نمی کشد. یکی از مسائل درون دینی که مورد توجه اندیشمندان بوده و ملاصدرا نیز به آن ورود کرده است ناظر به مسأله رجعت می باشد. ملاصدرا به دنبال جوابی برای این پرسش است که رجعت چیست و چگونه محقق می شود و اساسا چه ضرورتی برای رجعت وجود دارد؟ هرچند کتب و مقالات فراوانی در این باره نگاشته شده است اما سبب ورود ما عدم توجه به نظریه ملاصدرا در این باره بوده است. مقاله «شرح و نقد دیدگاه صدرالمتألهین درباره آموزه وحیانی رجعت» نگاشته علی افضلی در نشریه جاویدان خرد، سال ۱۳۹۷ شماره ۳۴ هرچند سعی در تحلیل نظر صدرالمتألهین کرده است اما دیدگاه ملاصدرا و مبانی ملاصدرا را هماهنگ با آموزه رجعت نمی داند البته نقد و بررسی پژوهش مذکور مجالی دیگر را طلب می کند اما در عین حال به آن اشارتی خواهیم کرد. ویژگی و

امتیاز تحقیق پیش رو با پژوهش ذکر شده در این است که نه تنها مبانی ملاصدرا را متنافی با آموزه رجعت نمی داند بلکه مدعی است صدر المتألهین به موجب جزئی به خوبی از پس تحلیل آموزه رجعت بر آمده است. مقاله دیگر با عنوان «برون رفت استاد رفیعی قزوینی از مشکله رجعت در اندیشه صدرائی» نگاشته محمد کاظم فرقانی و محمد احمدی زاده در نشریه فلسفه دین، سال ۱۳۹۲، شماره یک دوره ۱۱ از ص ۹۷/۷۹ نیز اساسا مسأله اش رجعت از نظر گاه صدر المتألهین نبوده است.

ما با روش توصیفی، تحلیلی و با به کارگیری منابع دسته اول ملاصدرا در صدد دست یازی به نظر گاه او در باره آموزه رجعت بر آمده، مدعی هستیم که ملاصدرا با مبانی خود، آموزه رجعت را تبیین و تحلیل کرده بدون آنکه از روش خاص فلسفی دست بکشد و یا آموزه رجعت را کنار بگذارد.

۱- چستی رجعت :

۱-۱- رجعت در لغت :

رجعت مصدر مره و از ماده «رجوع» به معنای بازگشت است. (ابن منظور، بی تا، ج ۸، ص ۱۱۴) راغب نیز رجعت را اینگونه معنا می کند رَجَعَهُ هم در طلاق بکار می رود و هم در بازگشت به دنیا پس از

مرگ دلالت دارد. (مفردات راغب، ۱۴۰۴ق، ص ۱۸۸) فیومی می گوید رجعة به فتح عین به معنی رجوع نمودن است و کسی که قائل به رجعت است ایمان به بازگشت به دنیا دارد. (فیومی احمد ابن محمد، ۱۴۱۸ق، ص ۱۶۶) ابن فارس رجعت را مادّه «رَجَع» می داند و می گوید که در بردارنده مفهوم بازگشت و تکرار است. (احمد ابن فارس، ۱۹۷۹م، ج ۲، ص ۴۹۰)

۲-۱- رجعت در اصطلاح:

رجعت در اصطلاح یعنی بازگشت و رجوع برخی از انسانها به دنیا با همان صورتی که در دنیا می زیسته اند، به گونه ای که گروهی از ایشان عزیز گشته و جمعی دیگر ذلیل و خوار شده و اهل حق را بر اهل باطل غلبه داده، داد مظلومان را از ستمگران می گیرند. (شیخ مفید، بی تا، ص ۷۷-۷۸) رجعت به این معنا نزد شیعیان یک اصل ضروری محسوب شده (موسوی خمینی (ره)، ۱۳۸۱ش، ج ۳، ص ۱۹۷) تواتر معنوی روایات آن را پشتیبانی کرده بر تحقق آن در قیام حضرت حجت (عج الله تعالی فرجه الشریف) و قبل از قیامت دلالت دارند. هر چند که زمان خاص و دقیق آن مشخص نیست. (جوادی آملی، ۱۳۹۳، ج ۹، ص ۳۳۷)

۲-۲- نسبت رجعت و تناسخ:

نظر به محال بودن تناسخ از نظر گاه حکمت متعالیه و ملاصدرا و شباهتی که میان رجعت و تناسخ در رجوع و بازگشت نفوس به ابدان دنیوی وجود دارد و برابر با قاعده فلسفی «حکم الامثال فی ما یجوز و فی ما لایجوز واحد» این سوال رخ می نماید که آیا رجعت همانند تناسخ محال است؟ یا اینکه بازگشت نفوس به دنیا در قالب رجعت با بازگشت نفوس به دنیا در قالب تناسخ متفاوت است و از این رو رجعت و تناسخ مماتل هم نیستند تا اینکه حکم واحدی را بپذیرند؟ اگر رجعت را از مصادیق تناسخ بدانیم با توجه به اینکه ملاصدرا مدعی محال بودن تناسخ است باید به محال بودن رجعت نیز فتوا داد. بنابراین همانگونه که احکام عقلی تخصیص بردار نیستند. «مع أن الأحکام العقلیة لا تخصص» (حاجی سبزواری، ۱۳۶۹، ج ۲، ص ۳۹۶) استحاله بازگشت ارواح به ابدان در دنیا و در قالب رجعت نیز محال خواهد بود و نمی توان استحاله رجعت را استثناء نمود. حتی شمول استحاله مذکور، اخبار خداوند و اهل بیت ناظر به رجوع برخی از نفوس به دنیا را نیز در بر خواهد گرفت و محال بودن بازگشت ارواح به ابدان به دنیا استثناء بردار نخواهد

بود. (طباطبائی، ۱۳۷۹، ج ۲، ص ۱۰۷)
از این رو برای پاسخ به پرسش مذکور لازم است تا معنای تناسخ و علت محال بودن آن باز شناخته شود تا از این رهگذر به آموزه رجعت از منظر حکمت صدرائی نزدیک شده فارق میان رجعت و تناسخ معلوم گردد.

ملاصدرا باورمند است که انتقال نفس از بدنی به بدن دیگر از مؤلفه های تناسخ محال می باشد. «التناسخ أعني انتقال النفس الشخصية من بدن إلى بدن محال» (ملاصدرا، ۱۳۶۰، ص ۱۴۸) در این نوع انتقال ممکن است که روح شخص معینی به بدن نوزاد، جماد، گیاه و یا حیوان تعلق بگیرد که در قالب یکی از معانی «نسخ، و مسح، رسخ، فسخ، قسما... أعني إنسا و حیوانا، جمادا، و نما» (حاجی سبزواری، منظومه، ۱۳۶۹، ج ۵، ص ۱۹۶) ظاهر می گردد. ناگفته پیداست که اصطلاح تناسخ جامع همه معانی مذکور است؛ و می توان تناسخ را به دو قسم صعودی و نزولی تقسیم نمود؛ در تناسخ صعودی روح حیوان به بدن انسان منتقل می شود و در تناسخ نزولی این روح انسان است که به بدن حیوان و یا پایین تر منتقل می شود. بنابر این «تناسخ به معنای جامع... و همه اقسام آن محال است» (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ج ۱۲، ص ۱۲۳) البته نباید

از این نکته غفلت شود که محل نزاع در استحاله و عدم استحاله تناسخ، تناسخ منفصل یا انفصالی است نه تناسخ متصل و باطنی (حاجی سبزواری، ۱۳۸۳، ص ۳۷۵) زیرا ملاصدرا بر امکان و تحقق تناسخ ملکوتی یا متصل تأکید دارد. (ملاصدرا، ۱۳۵۴، ص ۴۲۹) و باورمند است انسانها بواسطه اعمالی که در دنیا لنجام می دهند بدنی ملکوتی متناسب با ملکات نفسانی خود می سازند و در آخرت با همان بدن ملکوتی ظاهر می شوند. البته گاه بدن ملکوتی که در سایه اعمال و رفتار و ملکات نفسانی ساخته می شود در چهره ظاهری نیز تأثیر گذاشته؛ سبب می گردد تا برخی به صورت بوزینه و ... ظاهر گردند که با تناسخ معهود و محال متمایز است. صدر المتالیهین در تحلیل مسأله اخیر و با توجه به کریمه «كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ» (اعراف، ۱۶۶) و با عنایت به مبانی فلسفی اش مدعی است که حرکت، یعنی، خروج تدریجی شی از قوه به سوی فعلیت (ملاصدرا، ۱۹۸۱، م، ج ۳، ص ۸۱) در ناحیه شقاوت نیز قابل جریان است. یعنی انسانهای شقی بواسطه حرکت جوهری و اشتدادی که دارند به شقاوتها فعلیت بخشیده، شهوات و حیوانیت خود را توسعه می دهند و شهوات و حیوانیت خود را شدید می کنند. «الخروج من القوة

إلى الفعل في شيء من الكمالات الحيوانية لا ينافي الشقاوة في الآخرة بل يؤكد» (ملاصدرا، ۱۳۶۰، ص ۱۴۹) حال در سایه چنین اشتدادی وجودی، ظاهر برخی تابع شقاوت های باطنی آنان شده دگرگون می گردد و متناسب با بدن ملکوتی آنان می شود. یعنی اگر باطن شخصی بواسطه ملکات نفسانی صورت فلان حیوان را گرفته باشد همان صورت حیوانی بواسطه شدت وجودی اش بر ظاهر شخص غالب شده صورت ظاهری نیز متناسب همان ملکات درونی به صورت حیوان در می آید. بنابر این نباید میان این نوع تناسخ با تناسخ محال خلط نمود. «ما یمسخ الباطن و یقلب ظاهر من صورته التي كلنت إلى صورة ما انقلب إليه الباطن لغلبة القوة النفسانية حتى صارت بغير المزاج و الهيئة عما كانا عليه إلى شكل ما هو على صفته من حيوان آخر» (ملاصدرا، ۱۳۶۳، ص ۵۵۸)

در باره چرائی استحاله انتقال نفس از بدنی به بدن دیگر در قالب تناسخ، ادله متنوعی از سوی فیلسوفان ارائه شده است حتی برخی از اندیشمندان، استحاله تناسخ را قریب به بدیهی و بی نیاز از استدلال می دانند و استدلال های ارائه شده را تنبیهی می دانند. (حسن زاده آملی، ۱۳۷۱،

ص ۶۷۹) ناگفته نماند که برخی از شارحان حکمت متعالیه ادله استحاله تناسخ را به نقد نشسته اند (فیاضی، ۱۳۸۹، ص ۴۵۵) ما در پژوهش حاضر در صدد بیان نظرات و استدلالهای مخالفان و موافقان تناسخ نیستیم اما توجه به دیدگاه ملاصدرا در این باره ضروری می نماید زیرا فارق میان تناسخ و رجعت در همین امر نهفته است.

دلیل استحاله تناسخ از منظر صدر المتألهین را باید در مبانی او همچون جسمانیه الحدوث و حرکت جوهری نفس و ... جستجو کرد؛ ملاصدرا باورمند است که نفس، صورت بدن بوده؛ میانشان ترکیب برقرار است. (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۵، ص ۲۸۶) بر اساس مبانی حکمت متعالیه، ترکیب میان نفس و بدن، ترکیبی اتحادی است. (ملاصدرا، ۱۳۶۰، ص ۸۸) لذا صورت مذکور به هنگام نطقه بودن صورتی طبیعی است. (ملاصدرا، ۱۳۶۳، ص ۵۵۹) و در مقطع جنینی واجد صورتی نباتی است تا اینکه به صورت انسانی بار یافته؛ توان ادراک کلیات عقلی را می یابد. شایسته توجه است که تحلیل مذکور در بستر جسمانیه الحدوث بودن نفس معنا می یابد و بدون در نظر گرفتن جسمانیه الحدوث بودن نفس، تفسیری

و فعلیت می باید. بنابر این بازگشت نفس از مرتبه فعلیت به مرتبه بالقوه محال خواهد بود. لذا سر استحال تناسخ را باید در همین امر جستجو کرد. حاصل سخن اینکه دال مرکزی و محور اساسی در برهان مذکور را باید در بازگشت فعلیت به قوه جستجو نمود. یعنی ممکن نیست که شی بالفعل، بار دیگر بالقوه گردد.

«أن الصورة و المادة شيء واحد له جهتا فعل و قوه و هما معا يتحركان و يتدرجان في الاستكمال و يتحولان في أطوار الكمال و يازاء كل استعداد فعلية خاصة و على هذا كل بدن نفس معينة فمن المحال أن يتعلق نفس تتجاوزت درجات النباتية و الحيوانية إلى مادة المني و الجنين و قد علمت أن المني لم يتجاوز صورته حد الطبيعة الجرمية و أن الجنين ما دام في الرحم لم يتجاوز صورته درجة النفس النباتية...مما يدل على أن النفس التي هي صورة الإنسان جسمانية الحدوث و روحانية البقاء» (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۹، ص ۲ و ۱۳۶۳، ص ۵۵۹)

با عنایت به محال بودن تناسخ و بیان ملاک استحال آن از طرف صدر المتالیهین عدم استحال رجعت نیز روشن می گردد. زیرا در رجعت، فردی که رجوع می کند به حالت بالقوه باز نمی گردد؛ بلکه شخص با همان هویت واحدی که دارد و با حفظ تمامی کمالاتی که به آن رسیده و دارد به دنیا باز می گردد. (جوادی آملی، ۱۳۹۳، ج ۹، ص ۳۴۷) از این رو چنین رجوعی نه تنها محال نیست بلکه محقق می شود. یعنی رجعت با عنایت به

صحیح نخواهد یافت. «مما يدل على أن النفس التي هي صورة الإنسان جسمانية الحدوث و روحانية البقاء» (ملاصدرا، ۱۳۶۳، ص ۵۳۶) بنابر این انسان در ابتدای تکنون مرکب از صورت و ماده جسمانی است؛ یعنی نفس از صورتی طبیعی آغاز کرده و به سیر خود ادامه می دهد و راه به سوی کمال می برد و بواسطه حرکت اشتداد و صیورت وجودی در حال تکامل است «هی (النفس) بالقوه...ثم يتدرج في الاشتداد و الترقی» (ملاصدرا، ۱۳۶۰، ص ۱۴۸)

بنابر این اگر نفسی مراتب جمادی، نباتی، حیوانی را پشت سر گذاشته به مرحله انسانی بار یافته و بالفعل شده باشد؛ اگر بخواهد در قالب تناسخ به بدنی مادی بازگشته بدان تعلق بگیرد؛ باید به بدنی تعلق بگیرد که تازه می خواهد حرکت استکمالی خود را شروع کند و از پس حرکت استکمالی به مرتبه انسانی بار یابد. به بیان آخر ملاصدرا نفس را در ابتدای تکنونش جسمانی دانسته، آن را مرکب از ماده و صورتی می داند که میانشان ترکیب اتحادی بر قرار است به گونه ای که از یک جهت بالفعل و از جهت دیگر بالقوه است. چنین حقیقت جسمانی بواسطه حرکت استکمالی و صیورت وجودی اش مراتب هستی را طی کرده به مدارج بالاتر می رسد

مبانی حکمت متعالیه در قالب تناسخ و رجوع محال نمی‌گنجد از این رو رجعت تخصصاً از موضوع بحث تناسخ خارج است و سالبه به انتفاء موضوع می‌باشد؛ لذا نه مجالی برای تخصیص قاعده عقلی می‌ماند و نه اصراری بر محال بودن رجعت باقی می‌ماند. البته پر واضح است که این مقدار از توضیح کفاف لازم برای تثبیت آموزه رجعت را ندارد و نیازمند تبیینی افزون تر است.

۳- تبیین رجعت:

تا کنون رابطه میان تناسخ محال با رجعت باز شناخته شد و معلوم گردید که رجعت از مصادیق تناسخ نمی‌باشد؛ اما این مقدار برای اثبات ضرورت و چگونگی رجعت کفایت نمی‌کند. زیرا تحلیل ارائه شده در نسبت میان تناسخ و رجعت رویکردی سلبی بود و نه ایجابی، یعنی با تحلیل تناسخ و ملاک استحاله تناسخ، این نتیجه محصل شد که رجعت همچون تناسخ نیست. از این رو ضروری می‌نماید که تحلیل صدر المتألهین از چگونگی و ضرورت رجعت بیان گردد. ملاصدرا رجوع برخی از مردگان به دنیا توسط حضرت عیسی و شمعون را شاهی بر رجعت دانسته، باورمند است که بازگشت برخی از نفوس به دنیا در قالب رجعت نه

تنها محال نیست بلکه امکان تحققش در آینده نیز وجود دارد زیرا قاعده فلسفی «حکم الامثال فی ما یجوز و فی ما لا یجوز واحد» مدعای مذکور را پشتیبانی می‌کند. بر اساس قاعده «حکم الامثال» رجوع برخی از مردگان به دست اولیاء الهی به دنیا با رجعت مورد ادعا، مماثل اند؛ از این رو اگر رجوع برخی از مردگان به دنیا در گذشته محال نبوده باشد؛ رجعت نیز اینگونه خواهد بود یعنی برخی از انسان‌ها می‌توانند در قالب رجعت به دنیا باز گردند «و العقل أیضاً لا یمنعه لوقوع مثله کثیراً، من احياء الموتی بإذن الله بید أنبیائه کعیسی و شمعون و غیرهما» (ملاصدرا، ۱۳۶۶، ج ۵، ۷۶) حاصل کلام اینکه بازگشت و رجوع برخی از نفوس به دنیا نه تنها ممکن است بلکه واقع شده است اما منکرین رجعت دلیلی بر نفی رجعت اقامه نکرده اند. «أن هذا الیوم ممکن فی نفسه بل واقع، ولا دلیل مع المنکر یدل علی نفیه» (طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۱۰۹)

صدر المتألهین به این اندازه از تبیین رجعت پسندیده نکرده، در صدد توضیح رجعت برخی از نفوس برآمده و مدعی است که با تحلیلی عقلی و فلسفی می‌توان رجوع و بازگشت برخی از نفوس به

(۳۰۳)

ب: به باور ملاصدرا عالی ترین مرتبه ادراکی انسان ادراک کلیات عقلی است که نسبت به ادراکات حسی و خیالی از رتبه وجودی برتری برخوردارند. زیرا ادراکات حسی و خیالی واجد تجرد مثالی و برزخی هستند و قیام صدور به نفس دارند و انشاء نفس اند. اما ادراکات کلی عقلی فوق تجرد مثالی و برزخی اند از این رو در رتبه برتری قرار دارند. به اعتقاد او چنین ادراکاتی فراچنگ بسیاری از انسانها قرار نمی گیرد زیرا اکثر انسانها به مرتبه تجرد عقلی نرسیده اند از این رو توان ادراک کلیات را ندارند؛ یعنی میان تجرد عقلی و ادراک کلیات عقلی ملازمه وجود دارد. (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۹، ص ۹۷) ملاصدرا ذیل بحث تجرد عقلی این مطلب را اینگونه بیان می کند که ابن سینا برای اثبات تجرد عقلی نفوس انسانی چنین استدلال کرده است که انسانها به جهت ادراک معقولات، واجد تجرد عقلی اند؛ زیرا ادراک معقول از آن جهت که معقول است تنها در صورتی ممکن است که انسان به مرتبه تجرد عقلی رسیده باشد. (ابن سینا، ۱۳۷۹، ص ۲۶۹) به زعم فلیسوفان مشائی این برهان، قوی ترین براهین تجرد نفوس ناطقه است که اقامه شده؛ اما ملاصدرا دامنه شمول این برهان

دنيا را تثبيت نمود؛ مدعای کلی ملاصدرا را می توان اینگونه تبیین نمود که برخی از نفوس پس از رحلت از دنیا به بواسطه اقتدار و قدرتی که پیدا کرده اند توان رجوع به دنیا را دارند؛ بنابر این و با توجه به توضیح صدر المتألهین باید پذیرفت که رجعت و بازگشت به دنیا از شاخصه های نفوس کامله است (ملاصدرا، ۱۳۶۶، ج ۵، ص ۷۵) اما نفوس ناقصه واجد ویژگی مذکور نمی باشند یعنی قدرت و اقتدار لازم برای بازگشت به دنیا را ندارند. لذا برای تبیین بازگشت کفار که یکی از مدعیات رجعت می باشد باید به گونه ای دیگر تبیین شود. بهر حال عدم رجعت برخی از نفوس ناقصه به دنیا به معنای عدم رجعت نفوس کامله نمی باشد و ملازمه ای میان این دو قضیه وجود ندارد. پس از بیان نمایی کلی از مدعای ملاصدرا لازم است تا به صورت خاص و جزئی مدعای او تبیین گردد. مدعای مذکور را در قالب چند مقدمه می توان اینگونه تبیین کرد.

الف: نفوس ناطقه انسانی هرچند جسمانیه الحدوث هستند اما بواسطه حرکت استکمالی و صیورت وجودیشان توان بار یافتن به مدارج و مراتب بالاتر را دارا می باشند؛ به گونه ای که می توانند به ساحت تجرد مثالی، عقلی و حتی بالاتر دست یازند. (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۸، ص

را واسع ندانسته باورمند است که استدلال مذکور تنها نفوس کامله را در بر می گیرد؛ اما دیگر انسانهایی که واجد مجرد مثالی و برزخی هستند مشمول این برهان نمی شوند. یعنی اکثر انسانها عاقل بالقوه و متخیل بالفعل اند. از این رو این دسته در حد مجرد برزخی قرار دارند. بنابر این اکثر نفوس انسانی توان ادراک کلیات عقلی را ندارند زیرا این دسته از نفوس به مجرد عقلی بار نیافته اند تا کلیات عقلی را ادراک نمایند. (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۸، ص ۲۶۵) در هر حال ملاصدرا مدعی است که تنها نفوس کامله واجد مجرد عقلی هستند و می توانند کلیات را ادراک نمایند و این دسته از نفوس بواسطه ترقی و صیورورت وجودیشان با عقل فعال متحد شده و با آن محشور می شوند. از این رو واجد کمالاتی همچون علم و قدرتی خاص می شوند و از حیاتی ممتاز برخوردار می گردند. از طرفی دیگر، عقل فعال خود، رقیقه باری تعالی است و با او متحد و محشور است و بواسطه همین ارتباط است که از وجودی عالی و حیاتی برتر برخوردار است. بنابر این و براساس قاعده فلسفی «متحد المتحد متحد» (حاجی سبزواری، ۱۹۸۱م، ص ۷۱۱) و «محشور المحشور محشور» باید پذیرفت که نفوس

کامل با باری تعالی متحد و محشور می باشند.

«كلما كان محشورا إلى العقل كان محشورا إليه تعالى لأن المحشور إلى المحشور إلى شيء كان محشورا إلى ذلك الشيء فالنفوس الكاملة محشورة إليه تعالى» (ملاصدرا، ۱۹۸۱م، ج ۹، ص ۲۴۷)

لذا نفوس کامله بواسطه چنین اتحادی، واجد حیاتی ممتاز می شوند و باقی به بقای الهی می گردند به گونه ای که از قدرت و معرفت بالائی برخوردار می گردند (ملاصدرا، ۱۳۶۶، ج ۵، ص ۷۵) بنابر این اسیر موطنی خاص نمی گردند. لذا اگر در دنیا و به همراه بدن مادی هستند اما بدنشان مانع حضورشان در عالم قدس و همنشینی با ملائکه نمی گردد (ملاصدرا، ۱۳۵۴، ص ۹) همچنین موت و وفاتشان مانع حضورشان در عالم ناسوت نمی شود. به بیان دیگر، نفوس کامله با اینکه در دنیا زندگی می کنند و سلطان حضورشان عالم دنیا است اما محبوس در دنیا نمی شوند زیرا به واسطه ارتقای وجودی، واجد قدرتی می شوند که بواسطه آن قدرت و با اذن الهی می توانند در عالم بالاتر حاضر شوند. همچنین اگر سلطان حضورشان برزخ و عالم بالاتر باشند بواسطه اقتداری که یافته اند می توانند در عالم دنیا نیز حاضر شده بدانجا بازگردند و رجعت نمایند.

۱-۳- نقدی بر ملاصدرا:

نظریه ملاصدرا در باره رجعت با اصول مسلم فلسفی او همخوانی ندارد. زیرا از یک طرف ملاصدرا مدعی است که «بازگشت نفس از عالمی که در آن قرار دارند به عالم قبل از آن محال است، زیرا نفوس بر توجه به غایت ذاتی شان آفریده شده اند، و محال است که توجهات فطری و تطورات طبیعی، انقلاب پیدا کنند و به حالت قبل برگردند ... و این اصلی محکم است که بسیاری از قواعد و احکام فلسفی مبتنی بر آن است و ما همانطور که در جای خود گفتیم، ابطال تناسخ مبتنی بر آن است». (ملاصدرا، ۱۳۶۶، ج ۵، ص ۱۵۸) اما از طرفی دیگر بر رجعت تأکید دارد. آیا رجعت استثنای یک قاعده عقلی و فلسفی نیست که محال بودن آن مسلم است؟ (افضلی، ۱۳۹۷، ش ۳۴)

۱-۱-۳- پاسخ نقد:

به نظر نگارنده اشکال مذکور ناشی از عدم توجه همه جانبه به مبانی، اصول و تألیفات ملاصدرا است. زیرا همانگونه که پیش تر در نسبت میان تناسخ و رجعت بیان شد؛ رجعت از سنخ بازگشت نفس به جایگاه سابق نیست؛ یعنی اینگونه نیست که نفس اگر بالفعل شد دوباره بخواهد به مرتبه سابق باز گردد و بالقوه شود. در متنی هم که مستشکل برای نقد ملاصدرا بدان

«فان عدم رجعة قرون من الكفرة الناقصين الهالكين هلاك الأبد لا يدل على عدم رجعة غيرهم من النفوس الكاملة الحيّة بحياء العلم و العرفان، فلا استحالة في انزال الأرواح العالیه بإذن الله و قدرته في هذا العالم لخلاص الأسارى و المحبوسين بقيود التعلقات من هذا السجن.» (ملاصدرا، ۱۳۶۶، الف، ج ۵، ص ۷۵)

یعنی نفوس کامله واجد وجودی جمعی شده اند به گونه ای که همین جامعیت و وسعت وجودیشان سبب حضورشان در مواطن مختلف می گردد. (ملاصدرا، ۱۳۶۶، اب، ج ۳، ص ۷۰) البته ناگفته این نکته بدیهی است که محل بحث در رجعت و بازگشت نفوس کامله؛ بازگشت از برزخ به دنیا است یعنی بازگشت و رجعت قبل از قیامت کبری محقق می شود نه بعد از قیامت کبری.

حاصل سخن اینکه تلاش ملاصدرا در حل آموزه رجعت اینگونه رقم می خورد که اگر در متن دینی بر آموزه رجعت تأکید شده، می توان با نگاهی فلسفی و عقلی آن آموزه را تبیین و توضیح داد. زیرا اساس کار ملاصدرا در حکمت متعالیه وفاق میان یافته های عقلی و دینی است از این رو اگر متون دینی بر آموزه ای همچون رجعت اصرار دارد برهان عقلی آن آموزه را پشتیبانی می کند. لذا ملاصدرا با استعانت از مبانی حکمت متعالیه بازگشت و رجعت نفوس کامله به دنیا را کاملاً ممکن می داند.

تمسک کرده است خود صدرالمتهالین مدعی است همانگونه که تناسخ محال است اگر نفسی رجوع کند و بخواهد بالقوه گردد چنین رجوعی نیز محال خواهد بود یعنی هر بازگشتی که ملاک تناسخ را داشته باشد محال است. لذا دلیل استحاله را بازگشت نفس به حالت سابق یعنی بالقوه بودن متوقف می کند. «التطورات الطبيعية ممتنعة الانعكاس و الانقلاب» (همان، ص ۱۵۸) اما رجعت بازگشت به قوه سابق نیست بلکه رجعت بازگشت نفس به همان فعلیت سابق است. بنابر این رجعت استثنا یک مصداق از یک قاعده فلسفی نیست بلکه رجعت تخصصا از قاعده مذکور خارج است. یعنی رجعت از سنخ تناسخ نیست تا اینکه صدر المتهالین بخواهد آن را استثنا کند.

۱-۳- نقد ملا علی نوری بر ملاصدرا:

ملاعلی نوری بر عدم شمول مدعای ملاصدرا تأکید دارد و مدعی است که رجعت و بازگشت برخی از نفوس به دنیا اختصاصی به نفوس کامله ندارد بلکه رجعت و بازگشت شامل برخی از کفار نیز می شود و این دسته از کفار واجد آن حیات و قدرت ویژه ای که نفوس کامله واجد آن هستند نمی باشند. بنابر این مدعای ملاصدرا جامع افراد نیست. (ملاعلی نوری، ۱۳۶۶، ج ۵، ص ۴۱۳) ملاعلی

نوری مدعی است که سر بازگشت برخی از نفوس به دنیا به نوع خاصی از تعلق بازمی گردد؛ یعنی نفوس در برزخ، تعلق خاصی به ابدان دنیوی خود دارند و بواسطه همین تعلق است که امکان بازگشت به آن ابدان دنیوی فراهم می گردد. البته پر واضح است که مراد ملاعلی نوری از تعلق نفوس برزخی به ابدان دنیوی، تعلق تدبیری نیست بلکه همراهی نفوس با بدن در دنیا سبب نوع خاصی از تعلق نفوس به آن ابدان شده و بواسطه همین تعلق است که نفوس امکان بازگشت به ابدان را پیدا می کنند.

«سر إمكان رجوع الأنفس المقبورة الى الدنيا ما دامت الأنفس برزخیة موجودة بوجود متوسط بین الدنيا و الآخرة الكبرى، متعلقه بضرب من التعلق بالدنيا، باقیة تعلقاتها بأبدانها الدنیویة بقاء» (ملاعلی نوری، ۱۳۶۶، ج ۵، ص ۴۲۳)

به نظر نگارنده اشکالی که ملاعلی نوری در عدم جامعیت مدعای ملاصدرا ارائه کرده است قابل مناقشه می باشد. زیرا پذیرش حیات و قدرت ویژه نفوس کامله به این معنا خواهد بود که نفوس کامله به اذن الهی هم قدرت رجعت و بازگشت خود را دارند و هم اینکه با همان اقتداری که یافته اند می توانند برخی از نفوس را به دنیا بازگردانند و بازگرداند برخی از نفوس توسط اولیاء الهی به دنیا در قالب رجعت، نه تنها مانع عقلی ندارد بلکه واقع هم شده

است. ناگفته نماند که ملاک ارثه شده ملاعلی نوری در علت بازگشت برخی از نفوس به دنیا بواسطه تعلق نفوس به ابدان نه تنها ابهام دارد بلکه مانع اغیار نیست. زیرا با ملاک ارثه شده باید قبول کرد که تمامی نفوس گذشته بواسطه تعلقی که به ابدان خود دارند باید به دنیا باز گردند حال آنکه مدعای اصلی رجعت ناظر به برخی از نفوس است و همه را در بر نمی گیرد. به بیان دیگر اولاً با عنایت به پذیرش جسمانیه الحدوث بودن نفس نزد ملاعلی نوری و پذیرش حرکت جوهری نفس و استکمال آن و صعود به عالم قدس و ملکوت، تعلق نفس به بدنی که از آن بی نیاز شده است به چه معنا است؟ ثانیاً ملاک ارائه شده ملاعلی نوری یعنی تعلق نفوس به ابدان دنیوی بعد از مرگ عمومیت دارد و این تعلق به گروه خاصی اختصاص ندارد و ملاعلی نوری هیچ دلیلی هم بر اختصاصی بودن آن ارائه نکرده است؛ از طرفی دیگر مفاد رولیات، رجعت و بازگشت همه نفوس را در بر نمی گیرد. حال سوال این است که این مدعا با مفاد رولیات چگونه قابل جمع است؟

۴- ضرورت رجعت در دنیا:

هرچند صدر المتألهین از چگونگی بازگشت و رجوع نفوس کامله به دنیا سخن به میان آورد و در صدد اثبات رجوع این

دسته از نفوس برآمد اما این سوال کماکان باقی است که دلیل ضرورت رجعت چیست؟ و اساساً چرا باید رجعت تحقق پیدا کند؟ بنابر این تحلیل مذکور واجد کفایت لازم برای اثبات ضرورت رجعت نمی باشد و نهایت دلالتش بر امکان وقوع رجعت خواهد بود. بنابراین باید به دنبال تحلیلی دیگر برای اثبات ضرورت رجعت بود.

هرچند که در آثار ملاصدرا مطلبی دال بر ضرورت رجعت یافت نشد اما با رجوع به مبانی فلسفی حکمت متعالیه چنین تبیینی از ضرورت رجعت قابل بازسازی است. بنابر این اگر بخواهیم بر اساس مبانی فلسفی ملاصدرا ضرورت رجعت را اثبات نماییم باید بگوییم که ضرورت رجعت و لزوم آن در دنیا نظر به نظام غائی عالم قابل تبیین است. زیرا دنیا با حرکتش رو به سوی غایتی دارد و هدفی را دنبال می کند؛ یعنی تجدد و تصرف از ویژگی های عالم ماده است از این رو متحرک است؛ چنین حرکتی از دانی به عالی است و اقتضای حرکت از دانی به عالی این است که مراتب و اطوار مختلفی وجود داشته باشد.

«أن هذه النشأة الدنیویة من أوائل تکوناته الطبیعیة الواقعة فیہ علی التدریج، یعلم أن ذاته متوجهة دائماً من نشأة أدنی إلى نشأة أخری، و أن له أطوار مختلفة

بعضیها» (ملاصدرا، ۱۳۶۰، ص ۱۸۴)

نتیجه اینکه «ممکن نیست که حرکت، هدفمند نباشد و بدون غایت یافت شود» (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۸، ص ۱۹۰) تجدد و تصرمی که در عالم ماده یافت می شود واجد ویژگی استکمال و اشتداد است. از این رو مراتب و اطوار بالاتر از شدت وجودی و ظهور قوی تری برخوردارند؛ به گونه ای که حق در مراتب بالاتر به صورت ویژه ای جلوه نمایی کرده ظهور می یابد. بنابر این دنیا به سوی حق و ظهور آن سیر می کند تا آنکه حق آشکار گردد. البته دو مقطع از مقاطع دنیا به صورت خاص واجد چنین ویژگی هستند. یعنی حق در آنها به صورت ویژه ای ظهور و جلوه گری می نماید به گونه ای که در مقاطع قبل اینگونه نبوده و به چنین درجه ای از جلوه نمائی نرسیده اند. یک مقطع ناظر به ظهور حضرت حجت ابن الحسن (عج الله تعالی فرجه الشریف) است؛ در این مقطع حجب برطرف شده حق به دست حجت خدا و انسان کامل ظاهر می گردد.

« لا بد أن يرفع المهدي ع عند ظهور الخلافات بين أهل الظاهر..... حينئذ مذهباً واحداً لشيعة الأمر على ما هو عليه في علم الله لا ارتفاع الحجب عن عيني جسم» (ملاصدرا، ۱۳۶۳، ص ۴۸۷)

مقطع دیگر که حق در آن به صورت ویژه ای ظاهر می گردد رجعت است؛ بنابر

این می توان ضرورت رجعت در دنیا را در همین امر جستجو کرد. یعنی رجعت یکی از مقاطع دنیا است که حق در آن ظهور و بروز می کند و حق آشکار می گردد و باطل منکوب می شود در این موطن و مقطع خداوند در نهایت اخلاص عبادت می گردد از این رو رجعت ظرف ظهور حق و آیات الهی خواهد بود؛ البته ناگفته پیداست که ظهور حق در رجعت با ظهور آن در عالم قیامت در یک سطح نمی باشد؛ زیرا حق در قیامت به نحو اکمل و اتم ظهور می یابد و این سطح از ظهور در رجعت رخ نمی نماید زیرا دنیا بواسطه موانع مادی و شواغلش مانع ظهور تام و تمام حق می گردد. (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۹، ص ۱۳۶) همچنین قیامت همانند رجعت اختصاص به گروه خاصی ندارد بلکه همه انسانها در آن موطن حاضر می گردند. اما نباید از نظر دور بماند که رجعت و قیامت در ظهور حق اشتراک و اتحاد دارند. یعنی هر چند ظهور حق در دنیا به میزان ظهور حق در قیامت نیست اما دست کم در این سه موطن؛ یعنی ظهور حضرت مهدی (عج الله تعالی فرجه الشریف)، رجعت و قیامت، حق جلوه گری می کند و باطل منکوب می گردد؛ دو موطن آن در دنیا و یک موطن آن نیز در قیامت است. از این

رو در رجعت، خداوند در غایت اخلاص عبادت می شود و حق به غایت ظهور خود در دنیا می رسد. کلام علامه طباطبائی در این باره راهگشا است او اینگونه می گوید:

«الروایات المثبتة للرجعة و إن كانت مختلفة الآحاد إلا أنها على كثرتها متحدة في معنى واحد و هو أن سير النظام الدنیوی متوجه إلى يوم تظهر فيه آیات الله كل الظهور.... هذا يفيد: أن يوم الرجعة من مراتب يوم القيامة» (طباطبائی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۱۰۹)

حاصل سخن اینکه در آموزه رجعت، ظهور و بروز حق سهم تعیین کننده ای را ایفا می کند و از این حیث با ظهور حضرت حجت (عج الله تعالی فرجه الشریف) اشتراک و اتحاد دارد؛ زیرا در ظهور حضرت مهدی (عج الله تعالی فرجه الشریف) نیز حق ظاهر می گردد و ظهور حق مایه رفع اختلافات می گردد. در رجعت نیز حق ظهور می یابد و احکام الهی به تمامه اجرا می شود. بنابراین رجعت و ظهور را می توان از مراتب و مقدمات قیامت بر شمرد زیرا در رجعت و ظهور حضرت حجت، حق ظاهر می گردد.

ممکن است همچنان این سوال قابل طرح باشد که چرا وقوع رجعت ضروری است؟ آیا ظهور حق با قیام حضرت حجت (عج الله تعالی فرجه الشریف) تأمین نمی شود؟ آیا ابتنای اثبات آموزه رجعت بر ظهور حق کفایت لازم را دارد؟ زیرا غایت مذکور، یعنی ظهور حق با قیام

حضرت حجت (عج الله تعالی فرجه الشریف) تأمین می شود از این رو پرسش از چرایی و ضرورت آموزه رجعت همچنان باقی است؛ در جواب به این سوال می توان مدعی شد که ظهور حق در رجعت از ظهور حق در زمان ظهور حضرت مهدی (عج الله تعالی فرجه الشریف) شدید تر است؛ یعنی همانگونه که ظهور حق در قیامت از ظهور حق در دنیا اقوی است ظهور حق در رجعت نیز چه بسا از ظهور حق در قیام حضرت مهدی (عج الله تعالی فرجه الشریف) اقوی تر باشد؛ زیرا در رجعت انوار قدسی تمامی اهل بیت طلوع می کند از این رو ظهور و جلوه گری حق در رجعت به مراتب از ظهور حق در ظهور حضرت مهدی (عج الله تعالی فرجه الشریف) بیشتر است.

به نظر می آید آنچه تا کنون در باره ضرورت رجعت بیان شد هرچند صحیح است اما ناکافی است زیرا هنوز به سوال اصلی پاسخ داده نشد که چه ضرورتی بر رجوع برخی از نفوس وجود داد؟ لذا برای تکمیل شدن جواب از ضرورت رجعت نیازمند برداشته شدن قدمی دیگر هستیم.

ملاصدرا نگاه ویژه ای به انسان کامل و اهل بیت دارد و بواسطه همین نگاه می توان ضرورت رجعت را تبیین کرد. صدر المتالیهین باورمند است که انسان کامل، علت غائی و غرض اصلی نظام آفرینش

است به گونه ای که باقی موجودات طفیلی وجود انسان کامل هستند و بواسطه او موجود شده اند. (ملاصدرا، ۱۳۶۶، ج ۴، ص ۲۲۱) اساسا و با توجه به نظام تشکیکی وجود، اهل بیت از شدت وجودی بیشتری نسبت به دیگر موجودات برخوردارند از این رو وسائط فیض و علت وجود دیگر موجودات هستند.

«ان النبی الکامل و الوالی الواصل هو الّذی... متوسطا بین الخالق و الخلاق فیه یصل فیض و الرحمه و الهدایه و التوفیق من الله الی عباده» (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج ۴، ص ۱۷۴)

با توجه و نظر به اینکه چنین حقیقتی یعنی انسان کامل از شدت وجودی برخوردار است باید ظهور و بروز بیشتری داشته باشد زیرا وجود، هرچه قوی تر باشد لازمه ذات او یعنی ظهور او نیز بیشتر خواهد بود. ممکن نیست موجودی شدید باشد اما لازمه وجودی او همراه او نباشد (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۶، ص ۱۵۲) ظهور به تمامه چنین حقیقتی در بستر جامعه مایه بسط توحید و نورانیت جامعه انسانی و شکل گیری جامعه ایمانی می شود. البته ناگفته پیداست که انسان کامل وظیفه راهنمایی جامعه بشری را برعهده دارد و باب معرفت الهی است به گونه ای که بدون او امکان چنین چیزی وجود ندارد. (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۴،

ص ۴۰۱) و این وظیفه انسان کامل است که جامعه بشری را به گونه ای اداره کند و به سمتی سوق دهد و امکانات دنیوی را به گونه ای توزیع کند که علاوه بر بقای نوع انسانی، توحید را در جامعه بشری بسط داده ؛ خیر را بر شر غلبه دهد. (ملاصدرا، ۱۹۸۱، ج ۳، ص ۳۷۲) اما نباید فراموش کرد که این میزان از ظهور و بروز انسان کامل، قبل از ظهور حضرت مهدی (عج الله تعالی فرجه الشریف) ممکن نبوده است زیرا موانع موجود در عالم دنیا تا قبل از ظهور حضرت حجت سبب عدم توفیق انسان کامل در بروز و ظهور آن بوده، بنابر این رفع موانع رجوع و بازگشت نفوس کامله به دنیا را باید در ظهور حضرت مهدی جستجو کرد. یعنی حضرت حجت (عج الله تعالی فرجه الشریف) موانع و حجب دنیوی را برای حضور و ظهور نفوس کامله و اهل بیت فراهم می کند. پس از آنکه موانع مرتفع گردید نفوس کامله می توانند ظهور یافته اقتضائات وجودی خود را در عالم خارج به منصه ظهور برسانند که عالی ترین مرتبه آن در قالب حکومت دینی ظاهر می گردد. لذا با رفع موانع و حجب دنیوی، اهل بیت و نفوس کامله برای افاضه وجودی و ظهور حق در قالب رجعت بازگشت، حکومت توحیدی را پایه ریزی

کرده انتقام از کفار باز ستانده و در غایت روشنائی شمس وجودشان بر تمامی انسان ها تابیده خواهد شد. لذا اگر نفوس کامله به دنیا باز نگشته و رجعت نمایند گویی کمال وجودیشان در کمون باقی مانده فرصتی برای ظهور و بروز آن نیافته اند. البته همانگونه که بازگو شد نفوس غیر کامله با قدرت انسان کامل امکان رجعت دارند.

۵- چگونگی رجعت :

پس از بیان چیستی و ضرورت آموزه رجعت و نسبت آن با تناسخ، نحوه و چگونگی بازگشت برخی از نفوس مورد سوال قرار می گیرد. یعنی آیا رجوع و بازگشت این دسته از انسانها به دنیا با خواست و اراده خودشان روی می دهد یا اشخاص سهمی در رجوع و بازگشت به دنیا ندارند؟ سوالی دیگر اینکه رجوع و بازگشت در قالب همین بدن مادی صورت می گیرد یا چنین بازگشتی در قالب بدن مثالی محقق می شود؟ با عنایت به مبنای صدر المتألهین در تبیین رجعت و اقتدار نفوس کامله می توان نتیجه گرفت که این دسته از نفوس نه تنها در دنیا از اراده برخوردارند بلکه در عالمی بالاتر از عالم دنیا نیز واجد ویژگی اراده هستند؛ یعنی کارها را بر اساس خواست و اراده سامان می دهند. از این رو رجعت این دسته از

نفوس کامله بر اساس خواست و اراده شان رقم می خورد. اما دسته ای از کفار که قرار است در قالب رجعت به دنیا باز گردند، بازگشتشان جبری است. «زیرا انتقام از کافران و ستمگران، از اهداف مهم رجعت است و بی گمان چنین کسانی هرگز با اراده خود رجعت نمی کنند.» (جوادی آملی، ۱۳۹۳، ج ۹، ص ۳۳۹) بلکه نفوس کامله بواسطه اقتدار و اراده ای که دارند و با اذن الهی نفوس مستکبره را به دنیا باز گردانده از آنان انتقام می ستانند. از این رو باید میان نفوس کامله با نفوس کفار و مستکبرین در این باره تمایز قائل شد.

همان گونه که پیش تر از این بیان شد سَر رجوع و بازگشت نفوس کامله با خواست و اراده شان را باید در وجود جمعی لاین دسته جستجو کرد. یعنی وجودشان به درجه ای از اقتدار رسیده که محبوس در مکان و زمان خاص نمی شوند همچنین موطن وجودی بر آنان حاکم نیست بلکه وجود ایشان بر موطن مختلف حکومت می کند به گونه ای که اگر سلطان حضورشان در عالم بالاتر باشد اینگونه نیست که از موطن مادون غافل شوند. همچنین اگر در عالم ناسوت حاضرند مانع حضورشان در موطن بالاتر نیست. از این رو وجود اشتداد یافته این دسته اجازه می دهد تا با خواست و اراده شان در هر موطنی

که بخواهند حاضر و ظاهر شوند.

رجوع در قالب بدن مادی یا مثالی سوال دیگر است که باید جوابی بدان داده شود. یعنی، سوال این است نفوسی که به دنیا رجعت می کنند در قالب همین بدن مادی رجعت می کنند یا رجوع در قالب بدن مثالی محقق می شود؟ امام خمینی (ره) به عنوان شارح آثار ملاصدرا باورمند است که اصل بازگشت برخی از نفوس در قالب رجعت امری مسلم و ضروری است اما دلیلی بر کیفیت و چگونگی بازگشت ارواح در غالب بدن مادی وجود ندارد. از این رو بازگشت این دسته در قالب تثلیذ توجیه است. (موسوی خمینی (ره)، ۱۳۸۱، ج ۳، ص ۱۹۷) به نظر نگارنده رجوع و بازگشت نفوس به دنیا در قالب همین بدن مادی صورت می گیرد از این رو تلقی مذکور با تحلیل ملاصدرا در باب رجعت دمساز نیست. زیرا دال مرکزی و محور اساسی نظریه ملاصدرا از یک طرف ناظر به اقتدار نفوس کامله است که بواسطه اقتدار و اشتداد وجودی و حیات ویژه، محبوس در موطن مختلف نمی شوند و همین اقتدار سبب می گردد تا در دنیا با همان بدن مادی ظاهر شوند. (همانگونه که بارها تأکید شد و بیان کردیم بازگشت نفوس به دنیا در همه حال و در همه صورت محال نیست بلکه با توجه به ملاکی که ملاصدرا ارائه کرد اگر بازگشتی در قابل رجوع از فعلیت به قوه باشد محال است اما

بازگشتی که در قالب رجعت باشد اساساً از سنخ رجوع یک حقیقت بالفعل به یک حقیقت بالقوه نیست تا اینکه چنین بازگشتی محال باشد. از دیگر طرف همانگونه که در ضرورت رجعت بیان شد؛ فلسفه و ضرورت رجعت را بلیل ظهور حق در دنیا بواسطه انسان کامل و نفوس کامله جستجو کرد. از این رو چنین رجوع و بازگشتی اقتضا می کند که در قالب همین بدن مادی رقم بخورد. به بیان دیگر انسان کامل، علت غایی و غایت ایجاد عالم امکانی است. (ملاصدرا، ۱۳۶۰، ص ۱۱۰) هر چند اهل بیت در قوس نزول و در مراتب عالیه به وجود جمعی موجود اند اما در عالم ماده در قامت کثرت ظاهر شده و احد احکام عالم دنیا هستند. یعنی در عین اشتراک وجودی، کثیر اند. از این رو تک تک اهل بیت در عین اینکه نور واحد اند اما کثیر اند. از احکام اشتراکی اهل بیت ظهور دین توحیدی در عالم دنیا به دست ایشان است یعنی با وجود و ظهور ایشان دین حق در غایت روشنایی ظهور می یابد. از این رو می توان یکی از ویژگی های حضرت حجت را در همین یافت. (ملاصدرا، ۱۳۶۶، ج ۶، ص ۵۱) اما موانع و حجاب های موجود در عالم ماده سبب عدم اشراق ذوات قدسی به صورت تام و تمام تا قبل از ظهور حضرت مهدی (عج الله تعالی فرجه شریف) می شود «لأن وجود للدنیا مبني على الحجاب والاحتجاب» (ملاصدرا،

بدن فلان نفس کامله است در جواب خواهیم گفت آری بدن فلان شخص است. زیرا این نفس است که تشخیص ساز است نه بدن. از این رو نفوس کامله می توانند به هنگام رجعت بدنی مادی را برای خود انشاء نمایند و حقیقتاً بدن خودشان محسوب گردد.

آخرین نکته سزاوار توجه در مسأله رجعت ناظر به بازگشت کفار در قالب بدن مادی است. بر اساس مبنای پیش گفته و با عنایت به صورت باطنی کفار می توان ادعا نمود که نفوس کامله می توانند کفار را با بدنی متناسب با ملکات درویشان بازگردانند. یعنی اگر احدی از کفار با ملکات نفسانی، صورتی متناسب با خنزیر را برای خود فراهم کرده باشد حجت خدا می تولد بدنی متناسب با بدن خنزیر برای او ایجاد کرده، با هیئت و بدن خنزیری رجعت دهد. به بیان آخر صدر المتألهین باورمند است که اعمال و ملکات نفسانی سازنده بدنی متناسب با آن اعمال است لذا اولیا الهی می توانند کفار را متناسب با همان ملکات به دنیا باز گردانند. (ملاصدرا، ۱۳۶۱، ص ۲۸۳) همانگونه که قبلاً بازگو گردید این نوع رجوع و بازگشت در قالب تناسخ نمی گنجد از این رو چنین بازگشتی ممکن خواهد بود.

نتیجه گیری

هرچند رجعت از آموزه های درون دینی است اما ملاصدرا در پی حل آن از طریق مبانی

۱۳۶۶، ج ۶، ص ۵۱) که با خواست و اراده الهی این موانع مرتفع شده دین به دست ایشان در عالی ترین مرتبه ظهور می یابد. ظهور دین بواسطه نفوس کامله و اهل بیت مقتضی حضوری مادی ایشان در عالم مادی است. یعنی با همان بدن مادی ظاهر شده و دین حق و توحید را گسترش می دهند. حاصل سخن اینکه بازگشت نفوس کامله به دنیا با حفظ احکام دنیا همچون ماده داشتن صورت می گیرد. نکته ای که در اینجا نباید از نظر دور بماند ملاک این همانی بدن مادی است یعنی ملاک صدر المتألهین در این باره بیلید مورد توجه واقع گردد. به باور ملاصدرا ملاک این همانی بدن به نفس می باشد. یعنی با اینکه بدن در طول دوران زندگی در حال تغییر و تحول است اما نفس، مایه این همانی بدن می شود از این رو بدن شخص با اینکه از ابتدای کودکی تا به هنگام بزرگسالی در حال صیرورت و تغییر می باشد اما بواسطه نفسی که دارد می تولد ادعا کرد این بدن همان بدن سابق است. (ملاصدرا، ۱۳۶۶، ج ۵، ص ۳۷۳ و ۱۳۶۳، ص ۵۹۹ و ۱۳۶۰، ص ۲۶۶ و ۱۳۵۴، ص ۳۸۲ و ۱۹۸۱ م، ج ۹، ص ۲۰۰) قاعده مذکور این نتیجه ای را بدست می دهد که اگر نفوس کامله به هنگام رجعت، بدنی را برای خود انشاء نمایند، عیناً بدن همان نفس کامله خواهد بود. «کونه بلنا لهذه النفس» (ملاصدرا، ۱۳۶۶، ج ۵، ص ۳۷۳) یعنی اگر سوال شود که آیا بدن مذکور،

فلسفی بر آمده، مدعی شد که رجعت نه تنها امکان عقلی دارد بلکه در خارج نیز محقق شده و با تمسک به قاعده «حکم الامثال» به اثبات آن پرداخت. صدر المتالهین رجعت را به گونه ای تبیین نمود که در قالب تناسخ نمی گنجید، زیرا رجعت برخی از نفوس به دنیا را رجوع از قوه به فعلیت نمی دانست. درباره ضرورت رجعت نیز با تمسک به قواعد فلسفی به اثبات

رجعت پرداخته؛ ضرورت رجعت را بر اساس ظهور حق در قالب دین توحیدی توضیح داد و پایان تاریخ را بر اساس جلوه گری انسان کامل تبیین نمود. همچنین رجوع و بازگشت نفوس کامله و برخی از کفار با بدن مادی نیز ناظر به چگونگی رجعت بود که با مبانی ملاصدرا قابل تبیین بوده مدعی است که رجوع نفوس در قالب همین بدن مادی صورت می گیرد.

ملاحظات اخلاقی:

حامی مالی: این پژوهش هیچ کمک مالی از سازمان های تأمین مالی دریافت نکرده است.

تعارض منافع: طبق اظهار نویسندگان، این مقاله تعارض منافع ندارد.

برگرفته از پایان نامه / رساله: این مقاله برگرفته از رساله / پایان نامه نمی باشد.

منابع

مقربان ج ۹، قم: انتشارات اسراء، چاپ اول.

قرآن کریم

جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۴). تفسیر موضوعی ج ۱۲، قم: انتشارات اسراء، چاپ سوم.

حسن زاده آملی، حسن (۱۳۷۱). عیون مسائل نفس، تهران: امیر کبیر، چاپ اول.

شیرازی، صدرالدین (۱۹۸۱م). الحکمة المتعالیه فی الاسفار الاربعه العقلیه ج ۴، ۵، ۶، ۸، ۹، بیروت: دار احیا تراث، چاپ سوم.

شیرازی، صدرالدین (۱۳۶۳). مفاتیح الغیب، تهران: موسسه تحقیقاتی فرهنگی، چاپ سوم.

شیرازی، صدرالدین (۱۳۶۰). شواهد الربوبیه، مشهد: مرکز الجامع للنشر، چاپ دوم.

شیرازی، صدرالدین (۱۳۸۳). شرح اصول کافی، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول.

شیرازی، صدرالدین (۱۳۶۶). تفسیر القرآن الکریم، قم: بیدار، چاپ دوم.

شیرازی، صدر المتألهین (۱۳۶۰). اسرار الآیات، تهران: انجمن حکمت و فلسفه.

شیرازی، صدر المتألهین (۱۳۵۴). مبدأ و معاد، تهران: انجمن حکمت و فلسفه.

- ابن منظور، بی تا، لسان العرب، ج ۸، بیروت: دار صادر.

- ابن سینا، حسین ابن عبدالله (۱۳۹۲). النفس من کتاب الشفاء، قم: بوستان کتاب، چاپ چهارم.

- الاصفهانی، الراغب (۱۴۰۴ق). المفردات فی غریب القرآن، بیروت: نشر الکتاب.

- احمد ابن محمد فیومی (۱۴۱۸ق). مصباح المنیر، مصر: مکتبه العصریه.

- احمد ابن فارس (۱۹۷۹م). معجم مقاییس اللغه، بیروت: دار الفکر.

- حاجی سبزواری، ملاهادی (۱۹۸۱م). تعلیقات بر شواهد الربوبیه، مشهد: انتشارات مرکز جامع للنشر، چاپ دوم.

- حاجی سبزواری، ملاهادی (۱۳۶۹). شرح منظومه، تهران: انتشاراتی ناب، چاپ اول.

- حاجی سبزواری، ملاهادی (۱۳۸۳). اسرار الحکم، قم: انتشاراتی مطبوعات دینی، چاپ اول.

- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۶). رَحِیق مختوم ج ۸، قم: انتشاراتی اسراء، چاپ سوم.

- جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۳). ادب فنای

- شیرازی، صدرالمتالهین (۱۳۶۱) العرشیه، تهران: مولی
- طباطبائی، محمد حسین (۱۳۷۱). المیزان فی تفسیر القرآن، قم: اسماعیلیان، چاپ دوم
- فیاضی، غلامرضا (۱۳۸۹). علم النفس فلسفی، قم: موسسه امام خمینی (ره)، چاپ اول
- محمد ابن محمد بن نعمان شیخ مفید، بی تا، أوائل المقالات في المذاهب والمختارات، تهران: دانشگاه تهران.
- موسوی خمینی، روح الله (۱۳۸۱). تقریرات فلسفه امام خمینی، تهران: موسسه تنظیم نشر و آثار، چاپ اول.
- نوری، ملاعلی (۱۳۶۶). حاشیه تفسیر صدر المتالهین ج ۵، قم: بیدار، چاپ دوم.